

نوشته: سی. ای. باسورث *

ترجمه: احمد احمدی بیرجندی

نکاتی چند در باب وقایع تاریخی

مربوط به آل زیار در گرگان و طبرستان

تاریخ و شرح وقایع سلسله زیاری در قرن پنجم هجری (= قرن یازدهم میلادی) چند مشکل را عرضه می‌دارد. منابعی که درین خصوص در دست داریم درباره توالی و ترتیب صحیح فرمانروایان این سرزمین با یکدیگر اختلاف دارند. آخرین تاریخ دقیقی که همه این منابع و مدارک در باب آن متفق‌الرأی می‌باشند، تاریخ مرگ قابوس بن یشمگیر است که در سال ۴۰۲ هجری (۱۰۱۲ یا ۱۰۱۳ م) بوقوع پیوسته است. علت این جمله نیز اینست که قابوس شخصیت ممتاز و متمسکین این سلسله بوده و شهرت و اعتباری همچون (مسن) داشته و نیز وی را امیری دانش‌دوست

* این مقاله بقلم G. E. Bosworth (از دانشگاه سنت اندروز) در مجله اسلام Der Islam جلد ۴، دفتر اول منطبعه برلین بتاريخ ماه مه ۱۹۶۴م - نگاشته شده و به‌اشارت و راهنمایی استاد عالیقدر جناب آقای دکتر غلامحسین یوسفی بفراسی برگردانده شده است. سپاسگزاری از استاد محترم فرض ذمه من است (مترجم).

** Mécène از بزرگان روم است که از اعتبار و احترام خود در نزد اگوست برای حمایت و تشویق اهل ادب و هنر استفاده کرد. ویرزیل و هراس از حمایت و عنایت وی بهره بسیار بردند. بعدها نام وی مترادف با افراد حامی فضل و ادب ذکر شد (رك: از سعدی تا جامی، ادوارد براون، ترجمه علی‌اصغر حکمت، حاشیه ص ۵۶) مترجم.

و ادیب دانسته‌اند که استعدادی بالنسبه ممتاز در ادبیات داشته است. اما بامرگ قابوس نفوذ خانواده زیاری بطور محسوس روی به‌کاهش گذاشت و حال آنکه در يك قرن قبل از آن این خانواده آن‌چنان قدرتی کسب کرده بود که برای تسخیر شمال ایران با دودمان سامانیان و آل بویه در جنگ و ستیز بود. اما بعد از جلوس منوچهر بن قابوس سلسله زیاریان تحت سلطه و نفوذ غزنویان در آمد؛ و وقتی که جنگ دندانقان *** در سال ۴۳۱ هـ (۱۰۴۰ م) وقوع یافت و قدرت و شوکت غزنویان را در خراسان از بین برد، خانواده زیاری از آن بی‌بهره مجبور شد که سلجوقیان را برسمیت بشناسد. بایش آمدن مرگ منوچهر در سال ۴۲۰ یا ۴۲۱ هـ آل زیار بسیاری از قدرت و شوکت و استقلال عمل خود را حتی در منطقه بحر خزر و شمال ایران از دست دادند، و پیر از آن هیچ وقت در اموری که خارج از حوزه قدرتشان بود نقشی ایفا نکردند و قدرتی از خود نشان ندادند. بدین جهت نکات و مطالبی که درباره آل زیار در تاریخهای عمومی است بسیار پراکنده میباشند. سکه‌هایی که از این زمان در دست است اغلب کمبودهایی را که از جهت منابع ادبی و وجود دارد جبران می‌کند، اما بنظر نویسنده عصر حاضر این رشته تحقیق مایوس کننده می‌نماید. مایر Mayer چند اثر را که در آنها سکه‌های دوره آل زیار مذکور افتاده‌اند در «کتاب شناسی سکه‌های اسلامی» Bibliography of Moslem numismatics

*** (معرب دندانگان) شهری از نواحی مرو شاهجان (خراسان قدیم) در ده فرسنگی

مرو، و آن در زمان باقوت (ه. م) خراب بود، در این محل جنگی میان طغرل و سلطان

مسعود غزنوی واقع شد (رمضان ۴۲۱ ه. ق) و مسعود شکست یافت. (رک: فرهنگ فارسی

جلد اعلام) مترجم.

یاد می‌کند. اما اکثر این آثار اصلاً اسکاندیناوی روسی و یا از اروپای شرقی است، بسیاری از اینها مقاله‌ها یا یادداشت‌هایی بوده‌اند که در روزنامه‌های مشكوك و نامعلوم محلی کشفیات مربوط به سکه‌ها را ثبت کرده‌اند. اما قابل حصول نبوده و دسترسی بدانها امکان نداشته است. چهار سکه زیاری مذکور در فهرست موزه بریتانیا *British Museum Catalogue* جلد سوم صفحات ۱-۱۲ فقط از وشمگیر و قابوس است. دکتر جان واکر *John Walker* در نامه مورخ ۶۲/۵/۳۰ به من می‌نویسد که موزه از زمان لین پول *Lane Poole* به سکه‌های تازه‌ای از زیاریان دست نیافته است. پروفسور مینورسکی *V. Minorsky* از سر لطف و محبت نسخه خطی ابن مقاله را خوانده و چند سطر از تحقیقات و تذکرات مفید خود را بر آن مزید کرده است. وی بخصوص یادآوری نمود که تعداد سکه‌هایی که از زمان مارکوف *Markov* در موزه هرمیتاژ در لنینگراد بدست آمده باید معتنا به بوده باشد. بر حسب این یادآوری به آقای بایکوف *A. A. Bykov* موزه دار بخش سکه‌ها نامه‌ای نوشتم. نامبرده در کمال لطف در نامه مورخ ۶۲/۵/۲۴ خود اطلاعات مربوط و مناسبی درباره سکه‌های دوران آل زیار در اختیارم گذاشت و من جمله یادآوری کرد که از قرن پنجم هجری (= یازدهم میلادی) هیچ نوع سکه‌ای در موزه هرمیتاژ وجود ندارد. مارکوف در چهارمین ذیل خود بر فهرست کشفیات *Inventarniy Katalog* (۱۹۰۶م) صفحه ۹۷۹ شماره‌های ۶۶-۶۴، یک درهم زیاری از آمل و پنج درهم از گرگان را ثبت کرده است که همه آنها از نیمه دوم قرن چهارم هجری است. اولین سکه نام و نشانی ندارد اما بر روی سکه‌های دیگر فقط نام خلیفه القادر (۲۲-۳۸۱ هـ = ۱۰۳۱-۹۹۱ م) نقش بسته است. همه این سکه‌ها از جهت تاریخ صورت معیوبی دارد و آخرین تاریخ مشخص و معلوم

آنها (۳۹۵ هـ = ۱۰۰۵-۱۰۰۴ م) می باشد. از زمان مارکوف آنچه بدست آمده است سکه های زیاری است اما همه آنها متعلق به نخستین امرای آل زیار است ولی آخرین تاریخ قابل تشخیص بر آنها ۳۹۶ هـ (= ۹۸۰-۹۷۹ م) می باشد. بایکوف موزه دار هر میتاژ از سکه های آل زیار سکه ای مؤخرتر از سکه های قابوس نمی شناسد و در این مطلب شك دارد که آیا امرای بعدی آل زیار سکه های ضرب کرده اند یا خیر؟ پروفیسور مینورسکی خاطر نشان می سازد که تعداد زیادی سکه در قفقاز پیدا شده و هنوز هم بدست می آید ولی هر چند آقای پاخومف E. A. Pakhomov از باکو، کشفیات مربوط به سکه های زیاری را در فهرستهای خود ذکر می کند، شخصاً هیچ نوع توضیح و تفصیلی در این باره به دست نمی دهد.

بدین طریق، از سکه های امرای بعدی زیاری دلایل و شواهدی محقق بدست نمی افتد. در وضع اقتصادی شکوفان و متمدنی جهان اسلامی شرق در دوره قبل از دودمان سلجوقی - پایه تعبیر متز در دوره «رنسانس اسلام»* - بی شك سکه های اولین امرای زیاری در سرتاسر جاده های تجاری به روسیه و بالتیک به مبادله رواج داشته است. معلوم است که در اواسط قرن پنجم (= یازدهم میلادی) گرگان و طبرستان از رونق و اعتباری فرهنگی و علمی برخوردار بوده است؛ قابوس نامه کتاب معروف پدیده

* اشاره است به کتاب متز به نام «تجدید حیات اسلام»

Mez, A : Die Renaissance des Islams, Heidelberg 1922 .

این کتاب به انگلیسی نیز ترجمه شده است .

The Renaissance of Islam : Salahuddin Khuda-Bukhsh and D. S.

Margoliouth, London 1927.

ادبی آن دوران است و چنین می نماید که این منطقه نقش مهمی در توسعه و انتشار قسمی از خط عربی که مخصوص عالم شرق ایران می باشد ایفا کرده است^۱.

از طرف دیگر، دوره ای که از ربع دوم قرن یازدهم میلادی به بعد آغاز می شود، دوران عدم آرامش و تزلزل سیاسی بوده و زندگی تجاری و اقتصادی را دستخوش شکست و گسیختگی کرده است. از این رو قدرت سیاسی آل زیار محدود شد و تا بدان حد کاستی گرفت که امرای این دودمان به صورت پسر دسته هایی کوه نشین در آمدند (مراجعه شود به سال ۳۶۱-۳۶۰ هـ) همین واقعیت ها و حقایق تاریخی است که فقدان سکه های مربوط به زمان امرای بعدی زیاری را در نظر نویسنده امروز کاملاً توجیه و تبیین می نماید. کلمان هوار Cl. Huart در رساله خود تحت عنوان زیاری ها Les Ziyârides - در کتاب: یادبودهای فرهنگستان کتیبه ها و ادبیات Mem. de l'Acad. des Inscr. et Belles - Lettres, XLII (1922), 357-436

سلسله آل زیار را بطور کلی مورد بحث و مذاکره قرار داده است. مقاله اش در دائرة المعارف اسلام نیز بر این رساله مبتنی است. وی مقداری از مواد منابع و مآخذ را منعکس می سازد و از امرای آل زیار قابوس را به تفصیل زیاد مورد بحث قرار می دهد اما از جانشینان قابوس به اجمال یاد می کند و دقتی چنانکه بایست مبذول نمی دارد. بحث هوار در این باره

۱- ر. ن. فرای « خط عربی اولیه در ایران شرقی »

R. N. Frye, "An early Arabic Script in eastern Iran", *Orientalia Suecana*, III (1954), 67-74 .

(Donum natalicium H. S. Nyberg Oblatum) .

کاملاً جنبه نقلی و روایی دارد و متضمن اشاراتی است به تاریخ ادبی و فرهنگی آن روزگار و چون سطحی است ناقص است و در عصر حاضر کافی نمی‌نماید. علاوه بر این - چنانکه بعد ملاحظه خواهد شد - هواری اساساً بر منابعی که با آن دوران هم‌عصر نبوده است مانند: ابن اسفندیار، ابن الاثیر و ظهیرالدین مرعشی اعتماد کرده و از توجه به منابع هم‌زمان آنان - که تاریخ زیاریهای بعد از قابوس را روشن می‌کند - غفلت ورزیده است. سر ای. دنیسن راس Sir E. Denison Ross در اثر خود تحت عنوان «درباره سه سلسله مسلمان در ایران شمالی در قرون دهم و یازدهم میلادی» On three Muhamadian dynasties in northern Persia in the tenth and eleventh Centuries در Asia Major, II (1925), 209-11, 221 شرح و بسطی درباره زیاریها بدست می‌دهد ولی چیزی زیادتر از آنچه هواری نقل کرده است متذکر نمی‌گردد. زیرا دنیسن راس نیز همان روش را اعمال کرده و منابع و مآخذ محدودی را مورد نظر قرار داده و مخصوصاً قابوس نامه، ابن اسفندیار و ابن الاثیر را پایه تحقیقات خود قرار داده است و نیز ه. ل. رابینو H. L. Rabino در چند اثر ارزشمند خود درباره سلسله‌های منطقه بحر خزر دقت زیادی نسبت به زیاریها مبذول داشته ولی هیچ مطلب تازه‌ای در این باب عرضه نکرده است.^۲ جای شگفتی است که هیچ يك از این نویسندگان از مآخذ و منابع دوره غزنویها، از آن جمله تاریخ گردیزی و

۲- در کتاب رابینو بنام «مازندران و استرآباد»

Mazandarán and Astarábád, G M S (London 1928), 141

مطالب مربوط و مناسبتی دیده می‌شود. نیز رك: «تاریخ مازندران».

L' histoire du Mâzandarân" J A, CCXXXIV (1943-5), 229-33

تاریخ بیهقی استفاده نکرده‌اند و حال آنکه این منابع مطالب ارزنده‌ای در باره ولایات: دهستان، گرگان و طبرستان در ده ساله بین سالهای ۱۰۳۰ تا ۱۰۴۰ میلادی در اختیار محقق می‌گذارد. گزارشهای این مؤلفان درباره سفر سلطان مسعود غزنوی به این منطقه به سال ۱۰۳۵ میلادی، و یادآوری مواضع جغرافیائی و اطلاعات مفید درباره وضع تاریخی و جغرافیائی آنها به روشنگری حوادث تاریخی سلسله زیاری در این زمان مدد بسیار می‌رساند. درست است که بخش مربوط از زین الاخبار گردیزی تا سال ۱۹۲۸ م هنوز چاپ نشده بود، مع‌هذا بارتولد Barthold به ارزش این اثر در روشن شدن تاریخ خراسان - خیلی پیشتر از آن - توجهی خاص مبذول داشته بوده است؛ اما تاریخ مسعودی تألیف بیهقی از زمان چاپ مورلی Morley در سال ۱۸۶۲ م به صورت چاپی فراهم بوده، بویژه بخشهایی از آن که مربوط به ولایات اطراف بحر خزر است قبلاً نیز طبع شده و در دسترس بوده است در جلد چهارم اثر دورن Dorn تحت عنوان:

Muhammedanische Quellen Zur Geschichte der Südlichen Küstenländer des Kaspischen Meeres, (St. Petersburg 1858)

ابراز شکایت و تأسیف بارتولد Barthold در کتاب «ترکستان تا حمله مغول» * صفحات ۲۴ و ۲۳ - از اینکه دانشمندان و محققان برای روشنگری تاریخ منطقه بحر خزر از اثر بیهقی بقدر کفایت بهره نبرده‌اند همچنان مقرون به واقعیت باقی مانده است.

منوچهر بن قابوس در فاصله بین فتح ری و جبال بدست سلطان محمود در سال ۴۲۰ هـ (۱۰۲۹ م) و مرگ سلطان در ربیع الثانی ۴۲۱ هـ

* Turkestan down to the Mongol invasion, pp. 23-4 .

(= آوریل ۱۰۳۰ م) بدرود حیات گفت؛ سلطان محمود قبل از مرگ، انوشیروان پسر منوچهر را در قبال پرداخت باج و خراج، درس‌زمین‌هایی که پدرش منوچهر تحت فرمانروائی داشت به امارت تأیید و تثبیت نمود. پیش از آن نیز چند سالی منوچهر از پشتیبانی مسعود غزنوی - که از دو پسر سلطان محمود بسی لایق‌تر و نیرومندتر بود - برخوردار یافته و نظر عنایت او را به سوی خود جلب کرده بود و روابط محرمانه‌ای با وی می‌داشت. هنگامی که سلطان چشم از جهان فرومی‌بست (می‌توان تصور کرد که منوچهر بعد از این حادثه بفتهٔ بکام مرگ کشیده شده باشد) منوچهر بدریافت منشور فرمانروائی از طرف سلطان مسعود - که به اقرب احتمال جانشین سلطان بود - نائل شد. به سبب همین پیوند بود که جانشینی انوشیروان فرزند منوچهر نیز از طرف غزنویان مورد تأیید قرار گرفت. اما در نخستین مرحلهٔ سلطنت مسعود غزنوی از نحوهٔ حکمرانی انوشیروان پریشان خاطر و آشفته می‌گردد زیرا انوشیروان - که به پشتیبانی مسعود به سلطنت رسیده - جوانی بوده است خام و کم تجربه و خصائص لازم و شرایط کافی برای فرمانروائی را نداشته چنانکه بیهقی می‌نویسد: «آن کودک پسر منوچهر نیامده است چنانکه ببايد و در سرش همت ملك نیست»^۳. گرگان و دهستان بارباط مشهورش - در این روزگار - در دفاع از ایران شمالی، در مقابل ترکمنهای بلخان‌کوه - یا به اصطلاح عراقی - که از آخرین سالهای سلطنت سلطان محمود غزنوی

۳- بیهقی، تاریخ مسعودی، چاپ غنی و فیاض (تهران ۱۳۲۴) صفحات ۱۳۵-۱۳۸

(ناقل خبر: خواجه یوسعید عبدالفقار)، ۲۶۴؛ ابن‌الائیر چاپ تورنبرگ، جلد نهم، صفحات

۲۶۲، ۲۸۴-۲۸۵.

بمزره‌های شمالی خراسان تاخت و تازهای پی در پی داشتند - کلید منطقه یا به تعبیر دیگر، ثغر (= مرز) به حساب می‌آمد.

بهر جهت، در ماه ربیع‌الثانی سال ۴۲۳ هجری (برابر مارس و آوریل سال ۱۰۳۲ م) نامه‌ای به‌غزنه رسید مشعر بر اینکه انوشیروان امیر آن دیار بر اثر دسیسه و تبانی دائی (= خال) اش با کالیجار و فرمانده سپاه منوچهر مسموم شده، و اولاد ذکوری از دودمان مرداویج و وشمگیر در آن حال برجای نمانده‌است. این اخبار ابدأ موجب نگرانی و تشویش مسعود غزنوی را فراهم ساخت بلکه با کالیجار را بعنوان فرمانروائی که باج و خراج خواهد پرداخت در گرگان و طبرستان بجای وی تأیید و منصوب کرد. حتی دورنمای حکومت قویتری را در آن منطقه، به احتمال باحسن قبول تلقی کرد. سال بعد، در ماه رجب ۴۲۴ ه برابر ماه ژوئن ۱۰۳۳ م مسعود غزنوی در نیشابور با یکی از دختران با کالیجار ازدواج کرد، چون منوچهر در سلطنت سلطان محمود با یکی از دختران وی ازدواج کرده بود این وصلت نیز مانند پیوند قبلی دیگر بار با کالیجار را به سلطان غزنوی پیوند داد^۴. در حقیقت، چنانکه از تاریخ بیهقی و ابن الاثیر مستفاد می‌شود، انوشیروان نمرده بود، بلکه با کالیجار در سالهای بعد، بحقیقت فرمانروای مؤثر ولایات شمالی ایران محسوب می‌شد در

۴- عتبی، التاریخ الیمینی، با تفسیر و شرح منبئی (قاهره ۱۲۸۶/۱۸۶۹) جلد دوم،

۱۸۱ بعد. بیهقی: صفحات ۲۰۸-۲۰۹، ۳۴۰، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۵؛ حمزة بن یوسف السهمی:

تاریخ جرجان، (حیدرآباد، ۱۳۶۹/۱۹۵۰) صفحه ۴۱۱؛ مجمل التواریخ والقصص، چاپ بهار

(تهران ۱۳۱۸) صفحه ۴۰۲؛ ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان، ترجمه ملخص E. G. Browne

در GMS (لندن، ۱۹۰۵) صفحات ۲۳۳-۲۳۴؛ ظهیرالدین مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان و

مازندران، چاپ: آ. شایان (تهران ۱۳۳۳) ص ۱۴۲.

حالی که انوشیروان قدرت واقعی و نفوذ خود را از دست داده و عملاً از قدرت برکنار بود. ابن اسفندیار و به تبعیت از او، ظهیرالدین، از انوشیروان ابداً ذکری نمی‌کنند. اما باکالیجار را بعنوان پسر منوچهر یاد می‌کنند که پس از مرگ پدرش در سال ۴۲۴ هجری جانشین وی شده است. بدین ترتیب، باکالیجار را به سلسله زیاری متصل می‌سازند^۵.

واقعاً باکالیجار که بود؟ برای بدست آوردن راه‌حلهای ممکن و پاسخ دادن به این سؤال باید به سیر زندگی او و نقشی که ایفا کرده، به اجمال اشاراتی بکنیم. نحوه عمل و رفتار باکالیجار بعنوان خراجگزار و دست‌نشانده غزنوی عدم رضایتش را به اثبات می‌رساند.

در ماه صفر سال ۴۲۶ هـ (برابر ژانویه سال ۱۰۳۵ م) سلطان مسعود به امید فراهم کردن مواد غذایی و علوفه برای سپاه خراسان که در تنگنای سختی بود و نیز بمنظور وصول مطالبات مالیاتی از آمل و دریافت خراج و بدهی دوساله که به تعویق و تاخیر افتاده بود و اخذ هدایا و پیشکشیهائی که باکالیجار می‌بایست بقرار معمول تقدیم دارد تصمیم کرد به ولایات ساحلی بحر خزر لشکرکشی نماید. تفصیل این اردوکشی بهاری را بیهقی و با شرح و بسط کمتری، گردیزی در اثر خود نقل کرده است. لشکر سلطان مسعود بادشواری بسیار و رنج فراوان از مردابها و جنگلها عبور می‌کند و تا دشتهای ساحلی تا منتهی‌الیه قسمت غربی ناتل و رویان پیش می‌رود. انوشیروان در اینجا دوباره ظاهر می‌شود، باکالیجار در مقابل غزنوی‌ها عقب‌نشینی می‌کند، انوشیروان و سایر امرای محلی همراه او هستند از جمله مرداویج و امیر استرآباد و شهرآگیم بن شیرزیل^۶ جزو

۵- ابن اسفندیار، ترجمه، صفحه ۲۳۵؛ ظهیرالدین صفحه ۱۴۳.

۶- متن گردیزی، چاپ ناظم (برلین ۱۹۲۸) بجای کلمه «شوزیل» = شیرزیل «شیردل»

ملتزمان رکاب سلطان می‌باشند .
فتح اتفاقی مسعود از نوع پیروزی پیروسی ** بود ؛ تجاوزها و

→
کلمه (سوریل) آورده است . بر حسب عقیده یوستی *Justi* ، در کتاب *Iranisches Namenbuch* صفحه ۲۷۷ ، «زیل» شکل دیلمی کلمه «دل» است ؛ بر حسب روایت حمزه اصفهانی ، آل بویه از قبیله دیلمی «شیرزیل» نشأت گرفتند ؛ رک : مارکوآرت *Marquart* در کتاب *Der Stammbaum der Bujiden* در *Beiträge Zur Geschichte und Sage Von Erān* , Z D M G, XLIX (1895) pp. 660-61 .

در سومین نسخه قدیمی فارسی که تاکنون شناخته شده است یعنی یکی از نسخ قابوس‌نامه * در صفحه آخر کتاب قام کتاب آن بصورت شیرداین شیرذیل الاسفهبندی الطبری نقل شده و تاریخ آن نسخه ۸۲ هـ میباشد . (رک :

Frye, *Orientalia Suecana* (1954) , 67, Fig. 1, 68)

چون این نسخه احتمالاً در ولایات شمالی (بحر خزر) نوشته شده چنین بنظر می‌رسد که شکل آن کلمه در لهجه طبری قرن یازدهم میلادی «ذیل» بوده است .

* اعتبار نسخه‌ای از قابوس‌نامه که نویسنده مقاله بدان استشهاد کرده است امروز مورد تأیید اهل تحقیق نیست ، برای اطلاع بیشتر در این باب (رک : قابوس‌نامه، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی استاد محترم دانشگاه مشهد، مقدمه مصحح ۱/۲۳؛ ۶۰-۵۲ تهران ۱۳۴۵ (مترجم) .

** پورهوس یا پیروس *Pyrrhus* پادشاه اپیروس بود (۲۹۵-۲۷۲ ق.م) وی رومیان را دوبار شکست داد ولی تلفات سپاه او چندان بود که گفت : «با یک پیروزی دیگر از این قبیل کارم ساخته است» از این رو «پیروزی پیروسی» در زبانهای اروپائی ضرب‌المثل شده است (دائرة المعارف فارسی) پیروزی پیریک = *Pyrrhic victory* آن چنان پیروزی است که به قیمت زیاد بدست افتد - (The Advanced Learner's Dictionary) مترجم .

زیاده‌رویه‌های لشکر غزنوی مردم محلی را از خانه و لانه‌شان به نقاط دیگر انتقال داد، و بعد از عزیمت سلطان مسعود موقع باکالیجار استوارتر از پیش گردید. اما بهر صورت، باکالیجار سرسپردگی و تسلیم خود را در برابر سلطان غزنوی اظهار کرد و وعده داد که پسر دیگرش را بعنوان گروگان به دربار غزنوی بفرستد و بر حسب آنچه گردیزی می‌نویسد پسر برادرش شهرابین سرخاب را نیز بعنوان گروگان گسیل می‌دارد.^۷ از نوشته‌های پراکنده و نکاتی که جسته جسته بیهقی یادآوری می‌کند چنین برمی‌آید که باکالیجار تحت اختیار و حمایت غزنویها به امارت در گرگان و طبرستان ادامه می‌داده است. سلطان غزنوی وقتی مورد تهدید سلجوقیان قرار گرفت، مجبور شد او را بسوی خود جلب کند. باکالیجار نیز بسهم خود هدایائی فرستاد و در تابستان سال ۴۲۹ هـ (= ۱۰۳۸ م) در استرآباد امرای بلادری و خراسان یعنی ابوسهل حمدوی و ابوالفضل سوری را که از برابر سلجوقیان گریخته بودند در نزد خویش پناه داد. سرانجام بیهقی یادآوری می‌کند که در جمادی‌الثانیه سال ۴۳۱ هـ (= مارس ۱۰۴۰) سلطان مسعود در ازای خدماتی که باکالیجار انجام داده بود «خلعت سخت نیکو» برای وی فرستاد.^۸

در این میان دیگر چیزی درباره انوشیروان نمی‌شنویم و ذکری از او بمیان نمی‌آید تا سال ۴۳۳ هجری (۱۰۴۱-۱۰۴۲ م) که ابن‌الاثیر تصرف گرگان و طبرستان را بتوسط طغرل بیگ سلجوقی در تاریخ خود ثبت

۷- بیهقی: ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۶۹، گردیزی صفحات ۹۹-۱۰۰. تذکرات بسیار

مختصری نیز از این لشکرکشی در ابن اسفندیار و ظهیرالدین در موارد مذکور آمده است.

۸- بیهقی صفحات ۵۰۲، ۵۴۸-۵۵۰، ۵۸۹-۵۹۰، ۶۱۰.

می‌کند و ماجرا از این قرار است: ابن الاثیر می‌نویسد که انوشیروان فرمانروای سپاه خود ابوکالیجار بن ویهان القوهی را به زندان در انداخته بود و به مساعدت مادرش، مادر ابوکالیجار را بزنی گرفت. طفل و وقتی آن منطقه را بلاذفاع و بی‌پناه دید بامرداویج بن بسو یا بشو (بیشوی؟) که فرمانده پیشین غزنویها بود بدن جا روی کرد و آنرا به تصرف خویش در آورد.

مرداویج مادر انوشیروان را بزنی گرفت و از این پس انوشیروان به فرمان مرداویج پدر آن دیار حکمرانی کرد و بقول ابن الاثیر «لایخالفه فی شیء، البته» = (در هیچ موردی با وی مخالفتی ننمود)^۹ تاریخ مرگ انوشیروان نامشخص و تردیدآمیز است. مع هذا در کتاب یاقوت تاریخ قطعی و معین آن بنظر می‌رسد، یاقوت می‌نویسد که: منوچهر در سال ۴۲۳ هـ (۱۰۳۲ م) بدرود حیات گفت سپس انوشیروان، پسرش، جانشین پدر شد. انوشیروان نیز در سال ۴۳۵ هـ (۱۰۴۳-۱۰۴۴ م) چشم از جهان فرو بست و پسرش حسن جانشین وی گردید^{۱۰} اما زندگی این «حسان»

۹- ابن الاثیر جلد نهم صفحه ۳۴۰؛ و نیز هوار.

Huart, "Les Ziyârides", 418 - 419

۱۰- ارشاد الاریب، جلد ششم، صفحه ۱۴۵ در ترجمه حال قابوس بن وشمگیر. امکان دارد که یاقوت اطلاعات خود را از وزیر آل بویه، زین الکفاة ابوسعید منصور بن الحسین الابی اخذ کرده باشد که از او نه تنها در این ترجمه حال یاد می‌کند، بلکه اغلب در ارشاد الاریب و نیز در معجم البلدان از او ذکری بمیان می‌آید. عموماً وفات الابی به سال ۴۲۱/۱۰۳۰ مذکور افتاده (از آن جمله: در 8n, 8, Barthold, Turkestan, I, 429-30, G A L) اما علی الظاهر وی می‌بایست بعد از آن نیز در قید حیات بوده باشد، زیرا تعالی در تمة

در جای دیگری مسجل نشده است، احتمال دارد که انوشیروان تا سال ۴۴۱ هـ (۱۰۴۹-۱۰۵۰ م) سلطنت کرده باشد، یعنی تا زمانی که، بر حسب روایت ابن اسفندیار، پسر عمش کیکاووس بن اسکندر در قسمت‌های کوهستانی آن منطقه به قدرت رسید^{۱۱}.

از طرف دیگر در قابوس‌نامه در فصل «اندر فرزند پروردن و آیین آن» کیکاووس از پدرش بعنوان امیری سخن می‌گوید که گوئی از امتیازات حکومت مستقلی برخوردار بوده و رسومی از قبیل: خلعت و نعمت بخشیدن معمول می‌داشته و پسرش را بر طبق آئین‌های پادشاهانه خواسته است تربیت کند**. قدرتهای پراکنده در منطقه بحر خزر در

→

البتیمه، که در سالهای بین ۴۲۴/۱۰۳۳ و ۴۲۶/۱۰۳۸ نوشته شده است از او مانند فردی زنده سخن می‌گوید. در ارزیابی خیر الابی درباره اخبار آل‌زبار می‌توان خاطر نشان کرد که برادر وی ابومنصور محمد وزیر «ملك طبرستان» بود (باقوت، معجم البلدان، چاپ Wüstenfeld جلد اول صفحه ۵۷ تحت عنوان «آبه»):

۱۱- ابن اسفندیار (ترجمه آن) صفحات ۲۳۵-۲۳۶.

* عنوان مزبور از باب بیست و هفتم قابوس‌نامه مصحح مرحوم سعید نفیسی گرفته شده است. اما در قابوس‌نامه مصحح آقای دکتر غلامحسین یوسفی عنوان مزبور بدین صورت آمده است: «در حق فرزند و حق شناختن» صفحه ۱۳۲ باب بیست و هفتم: قابوس‌نامه به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب. نویسنده عنوان مزبور را بدین صورت ترجمه کرده و در متن مقاله آورده است:

“ On the rearing of children ”

** ظاهراً منظور نویسنده این عبارت قابوس‌نامه است که می‌نویسد: «..... روز دیگر

برفتم و هرچه دانستم بر پدر عرضه کردم. امیر ایشان را [=حاجب با منظر و ربحان خادم]

←

دهه پنجم قرن یازدهم میلادی ممکن است به روشن شدن وضع مبهم حکومت و آشفتگی آشکار آن کمک کند. درس‌زمینهای پست و کرانه‌های بحر خزر حکام دست‌نشانده سلجوقی حکومت می‌کردند، امکان دارد انوشیروان هم بعنوان نماینده‌ای به سلطنت اسمی و ظاهری خویش در آن مناطق کوهستانی داخلی ادامه می‌داده و در معنی مانند دیگران دست‌نشانده آنها بوده است. اسکندر بن منوچهر شاید در استقرار حکومت خویش توفیق یافته باشد، گرچه با در دست نداشتن مدارک و اطلاع کافی این امر حدس و فرضی بیش نمی‌تواند بود. از آنچه کیکاووس در قابوس‌نامه می‌نویسد چنین برمی‌آید که وی قسمت عمده‌ای از اوایل عمرش را دور از آن منطقه، در خدمت مودود بن مسعود غزنوی (۴۳۳-۴۴۱ هـ) و نیز در نزد ابوالسوار شاوور بن فضل شدادی (۴۱۳-۴۴۹ هـ) گذرانیده است.^{۱۲} گردیزی و ابن‌الائیر دو انتساب و پیوند برای باکالیجار بدست می‌دهند: یکی به سرخاب، و دیگری به ویهان و از آنچه بیهقی می‌گوید که

شورش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خلعت فرمود. « (رك: قابوس‌نامه، مصحح دکتر غلامحسین بوسفی ص ۱۳۳) نیز در باب حدود امارت و دستگاہ مؤلف قابوس‌نامه و پدرش (رك: دکتر غلامحسین بوسفی: «مقدمه مصحح» ص ۱۳-۱۵).

۱۲- قابوس‌نامه چاپ لیوی، G M S، لندن (۱۹۵۱) صفحات ۱۲۷-۱۳۵، ۲۵۸۴-۲۵۸۵.

۲۴ ترجمه لیوی Levy

(A mirror for princes) (London 1951), 35-7, 120-21, 230-31, 234-35

نیز رك:

Minorsky: Studies in Caucasian history (London 1253) 56, 64 n 1

امین عبدالمجید بدوی: «بحث درباره قابوس‌نامه» (تهران ۱۳۳۵) ۵۹-۸۱

باکالیجار خال (دائی) انوشیروان بوده نتیجه می‌گیریم که خواهرش زوجه منوچهر بن قابوس بوده است. نمی‌توانیم در باب اسم و پنهان توضیحی بیفزاییم، اما، در هر حال و در درجه اول باید برگردیزی که مورخ همعصر این دودمان بوده است اعتماد کرد زیرا چنین می‌نماید که گردیزی با سپاهیان غزنوی همراه بوده و بسا که حاضر و ناظر وقایع نیز بوده است، همچنان که بیهقی نیز بیقین چنین وضعی داشته و در لشکرکشی مسعود به‌کناره بحر خزر همگام و ناظر بوده است. باکالیجار برای کسب اعتبار و احترام در آن ناحیه می‌بایست از نفوذ و حیثیت محلی برخوردار یافته باشد. نام پدرش، سرخاب (یا سهراب) «دارنده رنگ مایل به سرخی»، Justi, 312-13 در بین آل باوند بسیار رایج بوده است. اسپهدهای آل باوند همسایه‌های آل زیار بودند؛ نخستین سلسله از این دودمان، یعنی کاووسیته، از قریم و شهر بارکوه در گوهستانهای جنوب غربی ساری مابین قرن هفتم و اوایل قرن یازدهم میلادی حکمرانی می‌کردند. نسبتی را که ابن الاثیر برای باکالیجار به صورت «القوهی» نقل می‌کند بیشتر اشاره به ارتباط آن با «کوه» است تا سرزمینهای پست ساحلی^{۱۳}. آل باوند و آل زیار در قسمت اول قرن یازدهم میلادی ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند.

اسپهبد شهریار بن شروین بن رستم خال قابوس بن وشمگیر بود، این

۱۳- راس Ross در 210, n, 2 "On three Mohammadian dynasties"

این نسبت را بعنوان نسبتی کردی تصور می‌کند، با توجه به ذکر «الاکراد القوهیه» در ابن الاثیر جلد نهم، صفحه ۳۱۶، اما مطمئناً «قوهی» در هر دو مورد یک اصطلاح کلی و عمومی است یعنی ساکن کوه و نام قبیله‌ای نمی‌باشد.

نکته را بیرونی نیز باغرور و سرافرازی بیان میکند ، زیرا با این انتساب می توانست حامی خود قابوس را به سلسله ایرانی ساسانی پیوند دهد . بعدها ، شهریار بن دارا (متوفی به سال ۳۹۷ هـ = ۷-۶۰۰ م) متحد و دستیار قابوس و در تبعید به خراسان که به سال ۳۸۸-۳۷۱ برابر ۹۸۱ یا ۹۸۲ م تا ۹۹۸ م اتفاق افتاد همراهش بود . شهریار بن دارا دو پسر داشت: رستم و سرخاب که اولی از طرف پدر در ناحیه فریم و شهریارکوه حکومت می کرد . تصور من اینست که باکالیجار و برادرش شهروی دو تن از آخرین افراد سلسله کاووسی آل باوند بودند و پسران این سرخاب ، اگرچه ابن اسفندیار و ظهیرالدین از آنها یاد نکرده است و تنها از قارن پسر سرخاب بدین صورت نام می برد که در زمان سلطنت آلپ ارسلان در کوهستانهای این ناحیه قدرتی بهم زده است^{۱۴} از دواج خواهرشان بامنوچهر بن قابوس پیوند طبیعی دو خانواده باوند و زیار می باشد . عضویت خانواده قدیم باوند، که اصل و ریشه خود را به شاهنشاهی ساسانی پیوسته میدانستند تسلط و نفوذ باکالیجار را بر مردم گرگان و طبرستان توجیه میکند . این تسلط از خلال صفحات تاریخ بیهقی نیز بخوبی مشهود است ، همان تسلطی که زیاریها ، بر اثر آن ، توفیق یافتند بر دیلمی های حادثه جو غلبه پیدا کنند . در مورد دستیار و متحد باکالیجار ، شهر اگیم تنها نکته مناسب و ممکن برای تشخیص و شناخت او اینست که این اسم در بین

۱۴- بیرونی ، The Chronology of ancient nations, tra. Sachau

(London 1879) , 47; Ibn Isfandiyār tr. 238-9; P. Casanova, " Les Ispehbeds de Firīm " Essays to E. G. Browne (Cambridge 1922) , 117 - 26; Rabino, " Les dynasties du Māzandarān", J A, CCXXVIII (1936) , 416-21 .

بادوسپانی‌ها یعنی کسانی که در طبرستان غربی، در نواحی: رویان، رستم‌دارنور و کجور حکومت میکردند عمومیت داشته؛ یوستی *Justi* سه دوسپانی را با این نام در کتاب خود ذکر می‌کند^{۱۵}.

آخرین نکته دشوار و مسأله غامضی که می‌ماند مربوط است به پسر دیگر قابوس به نام دارا. دارا در جنگهای خراسان که بین آخرین افراد دودمان سامانی، یعنی فرماندهان یاغی‌شان، و سلطان محمود غزنوی اتفاق افتاده بود شرکت داشت. در مدتی که برادرش منوچهر سلطنت می‌کرد سلطان غزنوی دارا را در دربار خود پناه داده بود، گویی پادشاه غزنوی وی را همچون سنگ پاسبانی به زنجیر بسته بود تا اگر روزی و روزگاری برادرش منوچهر که دست نشانده و باجگزار غزنوی بود سر به عصیان بردارد و از پرداخت باج و خراج شانه خالی کند او را از زنجیر آزاد کند و به حمله به سوی برادرش برانگیزد! باری وی در سال ۴۰۷ هـ (۱۰۱۸ م) در بست دربار محمود بسر می‌برده است^{۱۶} اما گردیزی و بیهقی هیچ ذکری از دارا در زمان سلطنت سلطان مسعود غزنوی یعنی بعد از سال ۱۰۳۰ م نکرده‌اند. تنها ابن الاثیر در ضمن وقایع سال ۴۲۶ هجری (۱۰۳۵ م) مجدداً از وی نام می‌برد. در این مأخذ چنین مذکور افتاده است که مسعود غزنوی دارا را به عنوان فرمانروای گرگان و طبرستان منصوب نمود و دارا دختر ابوکالیجار، فرمانده سپاه، را بزنی گرفته بود. هر دو

۱۵- *Rabino JA* (1936), 455-6, 461; *Iranisches Namenbuch*, 276; رک:

۱۶- عتبی، یمنی، جلد دوم، صفحات ۱۹۲-۱۸۷؛ ابن اسفندیار، ترجمه، صفحات

۲۳۵-۲۳۴ ابن الاثیر جلد نهم، صفحه ۲۰۷ و نیز رک:

Huart, "Les Ziyārids" 420-21, M. Nazim, the Life and Times of Sultān Mahmūd of Ghazna (Cambridge 1931), 78.

آنان با علاءالدوله کاکویه حاکم اصفهان و با فرهاد بن مرداویج دیلمی ، حاکم بروجرد و یکی از زادگان نوخاسته دودمان زیاری در این هنگام متحد شده و سر به پتفیان برداشته بودند ؛ همین امر انگیزه لشکرکشی سلطان مسعود غزنوی در سال (۱۰۳۵ م) بود . بعد از لشکرکشی ، سلطان غزنوی دارا و ابوکالیجار را بار دیگر تأیید و پایه قدرتشان را تحکیم کرد^{۱۷} هوار در کتاب خود بنام زیاریها *Les Ziyârides* در صفحات ۴۲۰-۴۲۲ در راه تطبیق و سازش این داستان با اطلاعاتی که در جاهای دیگر در خصوص انوشیروان و باکالیجار بدست داده شده است سعی ودقتی ابراز نمی کند . راس (Ross) در کتاب «درباره سه سلسله مسلمان» *On three Muhammadian dynasties* در صفحات ۲۱۱-۲۱۰-۲۱۰ نام «دارا» را متناوباً هم بر انوشیروان می گذارد و هم بر اسکندر بن قابوس . اطلاق نام «دارا» و انطباق آن بر انوشیروان غیر ممکن است ، زیرا می دانیم که دارا برای نوح بن منصور سامانی (متوفی به سال ۳۸۷ هـ = ۹۹۷ م) جنگ کرد و انوشیروان در سال ۱۰۴۰ م کودکی بیش نبود (رك : بالاتر : سال ۳۵۸ هـ) . اما مسأله دوم گرچه امکان دارد اما مشکوک می نماید زیرا پسر اسکندر یعنی کیکاووس ، همچنانکه راس Ross خاطر نشان می کند حداقل تا سال ۴۷۵ هـ یعنی موقعی که به نگارش قابوس نامه آغاز کرد ، و درین موقع ۶۳ سال داشت ، زنده بود ، تحقق این امر حکایت از مدت زمانی طولانی می کند که عمر پدر و پسر بر روی هم موجب دراز دامنی آن شده است . برای تبیین و توجیه روایتی که در ابن اسفندیار [و در ظهیرالدین] نقل

۱۷- ابن الاثیر، جلد نهم ، صفحه ۴۰۱ ، 424-27 "Les Ziârides" Huart :

هوار تصور می کند که فرهاد بطور مسلم از آل زیارا است زیرا او پسر مرداویج بوده اما این نام بطور کلی نام عمومی و مشترکی در بین دیلمی ها بشمار می رفته است .

شده است که باکالیجار جانشین پدرش منوچهر گردید (رك : بالاتر : سال ۳۹۵ هـ) راس Ross معتقد است که باکالیجار و انوشیروان يك شخص می باشند ، بظاهر در اینجا از شجره نامه ای که در کتاب یوستی Justi صفحه ۴۱ آمده پیروی می کند اما از گفتار بیهقی آشکار می شود که باکالیجار و انوشیروان دو فرد جدا از یکدیگر بوده اند . نظر من بر اینست که راس (و زامبور Zambur در Manuel, 210-211) در اعتماد کردن به گفته ابن الاثیر راه کج سپرده اند .

زیرا اخباری که ابن الاثیر در ذیل حوادث سال ۱۰۳۵ م نقل می کند نادرست و دور از حقیقت می نماید ، سکوت و بی خبری ماخذ هم عصر غزنویان نشان می دهد که بایست نسبت به دارا که فردی مشکوک و مرموز است بی اعتنا باشیم زیرا یا وی در این هنگام روی در نقاب خاک کشیده بوده یا بنوعی دیگر در تاریکی و ابهام محض فرو رفته بوده است . چنانکه ملاحظه کرده ایم (بالاتر : ۳۵۸ هـ) بیهقی می گوید که بعد از مسموم شدن انوشیروان هیچ فرزند ذکوری از آل زیار بر جای نماند . شجره نامه امرای متأخر آل زیار با توضیحات لازمی که در این مقاله عرضه شده در صفحه جداگانه نشان داده شده است ^{۱۸} .

۱۸- وقتی این مقاله نوشته شد توفیق پیدا کردم که مقاله «مفیض الله کبیر» را تحت

عنوان « تاریخ زیاریهای طبرستان و گرگان »

“ History of the Ziarids of Tabaristan and Gurgan ” (927 - 8 - 1090

- I.A.D) ” Jnal. of the Asiatic Soc. of Pakistan, V (1960), 1-20.

مطالعه کنم . این مقاله نیز کاملاً در ردیف رساله قبلی هوار قرار دارد و مبتنی بر همان

مدارك محدود می باشد . جانشینان قابوس به اختصار و تلخیص مورد بحث واقع شده اند

(۱۵-۱۶) ، و نویسنده درباره مسائلی که با تاریخ این امرای متأخر مربوط می شود هیچ دلیل

و شاعدی بدست نمی دهد .

آل باوند (دودمان کاوسیہ)

شہر یارین دارا (متوفی ۳۹۷/۱۰۰۷-۱۰۰۶م)

رستم

سرخاب

↓

قارن

فرماندہ

آلپارسلان

↓

شہروی

ابو کالیجار

↓

فولانہ = مسعود بن محمود غزنوی

↓

فولانہ = منوچہر = فولانہ

محمود غزنوی (متوفی ۴۲۰/۱۰۲۹ تا ۴۲۱/۱۰۳۰)

فولانہ = منوچہر = فولانہ

انوشیروان (متوفی ۴۴۱/۱۰۵۰-۴۴۱/۱۰۵۰)
(تاجال ۴۲۳/۱۰۴۱-۴۲۳/۱۰۴۱ تحت قیمومت ابو کالیجار)

وہس از آن تحت نظر سلجوق امارت کرد

حسان (بر حسب نظر یاقوت . و در سال

۱۰۴۳-۴۴/۴۳۵ بہ امارت رسید

آل زیار

شمس المعالی قابوس بن وشمگیر

(متوفی بہ سال ۴۰۳/۱۲۳-۱۰۱۲)

↓

دارا

(آخرین ذکر مورد

اعتماد ازوی)

بہ سال :

(۴۰۹/۱۰۲۰)

↓

اسکندر

(در کوشستانیا

فرمانروائی

می کرد)

عنصر المعالی کیکاؤوس

(در سال ۴۴۱/۱۰۴۹-۵۰/۴۴۱ بہ امارت

رسید و قابوس نامہرا در سال ۴۷۵/۸۳-

۱۰۸۲ م نوشت)

گیلانشاہ

(بوسیله اسماعیلیان الموت در سال

۱۰۹۰/۴۸۳ متفرض گردید)